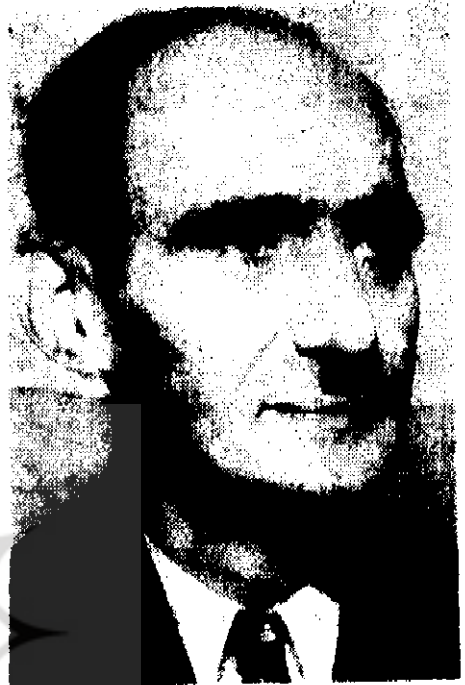


## شاعران گزیده معاصر

### سیدالشعراء امیری (فیروز کوهی)



نخستین بار که با انجمنهای ادبی آشنائی پیدا کردم و بسا شمران و نویسندگان دمخور و معاشر گشتم بر آن شدم تذکره‌ای تهیه و تنظیم کنم که با آنچه تاکنون بوده‌است فرق داشته باشد. برای این منظور از گروهی گویندگان بنام خواستم یکی از آثار خود را بانتخاب و سلیقه و خط خویش بنویسند تا پس از گراور، با چند اثر دیگر و شرح حالی مختصر و تصویر ایشان یکجا چاپ شود. از کوششی که در این راه انجام گرفت توفیقی بدست آمد ولی چاپ وانتشار آن بعهده تمویق افتاد. اینک بجا دانست که پیش از شروع چاپ تذکره، در هر شماره نامه گوهر، یکی از آثار طبع و نشر شود.

نخستین قرعه بنام استاد امیری (فیروز کوهی) زده شد که یکی از شاعران و ادیبان توانای معاصر هستند.

از شاعران و نویسندگانی که مایلند عکس و شرح حال و اثرشان از نظم یا نثر در این تذکره آورده شود خواستاریم که طبق نمونه‌ای که در این شماره‌است، مدارک زیر را برای ما بفرستند.

- ۱- شرح حال مختصر شامل: نام و نشان، پدر، تاریخ تولد، نوع تحصیل، تالیفات، خدمات
  - ۲- یک اثر بانتخاب و خط خود بامرکب سیاه بزرگ صفحه کاغذ بابعاد ۱۸×۱۲ که بتوان گراور کرد
  - ۳- هفت یا هشت اثر (نظم یا نثر) در انواع شعر
  - ۴- یک قطعه عکس ۶×۹
- کامران

سید کریم امیری (فیروز کوهی) متخلص به «امیر» که بطور قطع یکی از استادان مسلم شعر و ادب معاصر است فرزند شادروان سید مصطفی قلی منتظم الدوله از تیره سادات حسینی قریه فیروزکوه، بسال ۱۲۸۹ در دهکده فرح آباد، در چهار فرسخی جنوب فیروز کوه، در خانواده‌ای سپاهی تولد یافت و در ۷ سالگی پدر را که مردی نیکنام و نیکوکار و از رجال بنام عهد قاجار بود از دست بداد، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران در مدارس، سیروس، ثروت، سلطانی و کالج امریکائی پایان رساند، سپس به تحصیل منطق و کلام و حکمت همت گماشت و محضر استادانسی عالیقدر مانند: آقا شیخ عبدالنبی کجوری و آقا سید حسین مجتهد کاشانی را درک کرد، در ضمن دوره دوم کلاس ثبت را گذراند و بخدمت دولت درآمد و کلاس قضائی را نیز پایان رسانید، چند سالی بکار سردفتری اشتغال داشت ولی بزودی از این کار نیز کناره گرفت و به سرپرستی و سرکشی املاک موروثی خود پرداخت و تا امروز که در سنین بالای شصت عمر میگذراند چند ماهی از سال را در قریه سیمین دشت فیروزکوه و مابقی را در تهران بتحقیق و مطالعه و سرودن اشعار سپری میسازد.

از همسر وفادار خویش چهار فرزند دارد سه تا دختر و چهارمین پسر. دیوان اشعارش بالغ بر ده هزار بیت شعر است شامل: مثنوی، مسمط، قصائد، غزلیات، معلقات و اندکی هم اشعار عربی. حواشی بسیاری هم بر متون ادبی و رجالی دارد و کتاب «نفس المهموم» علامه (محدث قمی) را نیز ترجمه کرده است.

## چیستیم؟

يك جلوه بیش نیست جمال وجود را  
باقی هر آنچه هست از آن جلوه آیتی است  
بنگر به آدمی که بدان مرتبت ز عقل  
چون مردورفت، عبرت نقل از حکایتی است  
يك حکم داشت عالم و آدم بس نوشت  
کانرا نه چاره‌پی، نه علاجی، نه مهلتی است  
يك مرگ و يك حیات و يك اندوه و يك نشاط  
گردان بگردش ابدی بی‌نهایتی است  
مردم همین بخواهش خیر و سعادتند  
دنیا همان بگردش خود بی‌رعایتی است  
تنها همین نه آدم اول که آدمی  
با قهر رانده‌یی ز بهشت سعادت است  
همچون هم‌اند مردم دنیا بهر کجای  
گر نیک خصلتی است و گرزشت خصلتی است  
در هر يك از خلائق دنیا، ز روم و زنگ  
از خلق و خوی مردم دیگر دلالتی است  
انسان اولین بمثل آخرین او است  
ور هیچ فرق نزد عقول از فضیلتی است  
يك نفس و عقل جلوه‌گری بیشتر نکرد  
هرچند در نمایش صد جلوه صورتی است  
در يك محیط بین که هزاران حباب را  
جام وجود پر ز هوای ودیعتی است  
صد ناله گر زنی شنوی از دهان غیر  
آن ناله از زبان دلی در شکایتی است  
گر آزموده‌یی بشری را به عقل و جهل  
از وی قیاس کن همگانرا که حاجتی است

از هر فریق و طائفه، در هر زمان و عصر  
 هر جا که میروی بدلی در طریقتی است  
 گر پیر قصه گویی افسانه گفت و خفت  
 صد پیر قصه گوی دگر در حکایتی است  
 ور ناتمام ماند ز مرغی ترانه‌یی  
 مرغ ترانه خوان دگر در روایتی است  
 گویی که یکنن آدمی از دودمان خاک  
 تنها به هفت وادی حیرت بحرکتی است  
 هست اینقدر که در گرو مرگ و نیستی است  
 گر هستی مجازی ما را حقیقتی است

پس ما ، چو نیک در نگری هیچ نیستیم  
 بنگر بجسم خود که جمادی به هیئتت است

## تنهایی

آدمی تنها ز مادر زاد از آنک ،  
 همچنان تنهاست با سودای خویش  
 در میان جمع با صد همزبان  
 گر دو روزی خورد از دنیا فریب  
 با حریفی لاله گون ، صها زند  
 وز زن و فرزند و یار و دوستدار  
 عاقبت دریافت کان خوابی خوش است  
 وز نهیب مرگش آگاهی رسد  
 اهل رفت و یار رفت و دوست رفت  
 آن غریب تن که جان علوی است  
 در نیابد هیچ همتایی بجهد  
 تا بوقت مرگ هم تنها زید  
 ورچه در غوغای هر سودا زید  
 با درون خویش در غوغا زید  
 تا دو روزی شاد در دنیا زید  
 با ظریفی سیمگون سیمای زید  
 خوش زید ، هر جا که با آنها زید  
 تا شبی را با خیال اینجا زید  
 کآدمی اینجا غریب آسا زید  
 هر که با خود زیست تا تنها زید  
 آشناوار از ریا با ما زید  
 گرچه پندارد که با همتا زید  
 به که در غربت زید نا آشنا  
 آنکه یا امروز یا فردا زید

